



سیاست توسعه: عوامل وموانع پیشرفت

■ دکتر ناصر خادم آدم

■ مقدمه:

محدودهٔ هر یک تعیین شود، آنگاه به هم اصطلاحی و روانی انتقال مطلب دست یافته‌ایم که در نتیجه، متخصصان فنی را در تبادل، انباشت و رونق اندیشه یاری خواهد داد. ساخت زمینه برای برداشت متحد از مفاهیم رشد و توسعهٔ اجتماعی و اقتصادی، گامی است در این راستا و در ارتباط با بحث تحول ساختاری نظام در ایران.

منظور، به کار بستن قراردادی پیشنهادی در مفهوم واژه‌های «رشد» و «توسعه» است. هدف، ضرورتاً تثبیت مفهومی مطلق در واژه آرای نیست، بلکه بیشتر فراهم آوردن زمینهٔ درک مشترک با داشتن ظرفیت کاربرد عملی در شرایط ساختار اجتماعی و اقتصادی موجود کشور است.

■ شاخص توسعه اقتصادی

شاخص توسعهٔ اجتماعی و اقتصادی، تکامل بافت ساختاری است. توسعه، افزایش ظرفیتها و به مرحلهٔ بهره‌زایی رسانیدن آنها است. توسعهٔ هماهنگ و موزون، ضمن افزایش ظرفیتها، تبدیل بالقوه آنها به عملکرد بالفعل تحت توزیع و پراکندگی معیار در سطح ملی است. افزایش ظرفیتها تابعی از سطح دانش افراد و مطلوبیت بکارگیری آن در جامعه است. تبدیل بالقوهٔ ظرفیتها به بالفعل از پراکندگی جغرافیایی منابع و عوامل تولید و استعدادهای فضایی در ارتباط با فشردگی و ترکیب جمعیت تبعیت دارد. همچنین استخوانبندی ساختار اجتماعی و اقتصادی مناطق، عاملی تعیین‌کننده در کیفیت توسعه است. در یک جمله توسعه به مفهوم تقویت بافت ساختار زیربنایی و تولیدی در سطح ملی است. توسعهٔ موزون یعنی بهره‌گیری از داده‌ها در جریانی هماهنگ در تمام سطوح و ابعاد ساختاری. در نهایت توسعه یافتگی با فشردگی بافت مولد ساختاری و برقراری تناسب میان اجزاء تشکیل‌دهندهٔ آن رابطه‌ای مستقیم دارد. پروسه توسعه «زمان‌بر» بوده و جریانی بلندمدت است. سرعت توسعه از نسبت اندازه تکامل ساختاری در واحد زمان به دست می‌آید. مجموعه‌ای از شاخصها، طیف‌سنج توسعه یافتگی است. تغییرات شاخصها، تکامل موزون در اجزاء زیربناها و میان‌بخشهای اجتماعی و اقتصادی و در مناطق مختلف،

واژه‌های تخصصی، ابزار انتقال اندیشهٔ پژوهشگران و اهل دانش و فن است. هم اصطلاحی و داشتن زبان مشترک، پلی است ارتباطی برای تبادل آراء علمی و برخورد اندیشه‌ها و راهی برای توسعهٔ دانش و روند تکاملی آن. چنانچه درک و برداشت متحدی در مورد واژه‌ها وجود نداشته باشد، فحوای سخن بیگانه می‌ماند، بحث به بیراهه می‌رود و به لحاظ محتوایی اگر دارای تأثیر منفی نباشد از عملکرد مثبت نیز نمی‌تواند برخوردار باشد. چرا که نیاز به ترجمان دارد و در نتیجه، زمان از دست می‌رود، بحثها از کنار هم می‌گذرد، هر فرد به تعبیر خود از واژه‌ای در طرح و چگونگی حل مسایل سخن به استدلال می‌راند و در حقیقت، هر یک با برداشتی مستقل اما متفاوت از دیگری به بحث می‌پردازد. دریافت آراء تحت چنین شرایطی، فاقد اعتبار علمی خواهد بود و پیشرفتی در این مسیر حاصل نمی‌شود.

رشد و توسعهٔ اجتماعی و اقتصادی واژه‌هایی آشنا است که در ارتباط با بسیاری از زمینه‌ها، از آن سخن می‌گویند. در سطح بین‌الملل، در کشورهای پیشرفته و در حال توسعه، بین پژوهشگران، برنامه‌ریزان، اقتصاددانان و جامعه‌شناسان این واژه‌ها به عنوان ستون بحثهای مرتبط با رهایی از عقب‌ماندگی و شتاب در پیشرفت بکار گرفته می‌شود. گاه از تمام واژه‌های معنی برداشت می‌شود. گاه ارتباط بین آنها به کلی گسیخته است. گاه این واژه‌ها به جای یکدیگر به کار گرفته می‌شود. نتیجه آنکه عده‌ای که قصد دارند این واژه‌ها را در مفهومی مشترک وسیلهٔ بحث قرار دهند، هر یک با برداشتی ناآگاه از درک مغایر دیگری، در رونق بخشیدن به زمینهٔ بحث تلاش می‌کنند. یعنی مفاهیم آسیب‌دیدهٔ واژه‌ها را به کار می‌گیرند که نتیجهٔ آن، موجب آشفتگی تبادل دانش و آگاهی است.

با استفاده از واژه‌های «رشد» و «توسعه» تحت برداشت و مفهومی مورد تأیید، زمینه‌ای فراهم می‌آید تا با همت زبان قابل درک و از طریق انتقال آگاهی، طرح مسایل و تلاش در حل مشکلات امکانپذیر شود. اگر در چارچوب مفهوم واژه‌ها و در ابعاد ویژگیهای آنها تفاهم شده و مرز و

اتحاد جماهیر شوروی سابق رشدی قابل توجه در صنایع نظامی داشت ولی ساختار این کشور فاقد ویژگی يك کشور توسعه یافته آنهم در سطح يك کشور درجه اول جهانی بود.

کشورهای بهره‌بردار از منابع طبیعی می‌توانند رشدی قابل توجه از صادرات مواد خام به ثبت برسانند. ولی ارقام حاصل از این بهره‌برداری ضرورتاً نشان‌دهنده توان مولد ساختار اقتصادی نیست. استفاده از شاخص درآمد ملی و افزایش درآمد سرانه ناشی از تولید و صادرات نفت در محاسبات مربوط به توسعه اقتصادی، می‌تواند گمراه‌کننده باشد. هدیه طبیعت و بهره‌گیری از ارثیه ملی، شاخص توان مولد نیروی انسانی وابسته به آن نبوده و حقوق بهره‌برداری از منابع نباید تنها برای چند نسل محدود بماند. در هر صورت رشد يك بخش و بخصوص استفاده از درآمد حاصله در جوابگویی به نیازهای مصرفی جامعه، به مفهوم توسعه نیست. سیاست بکارگیری درآمد حاصل از منابع بهره‌برداری شده در مسیر سرمایه‌گذاری‌های زیربنایی و ساختاری، نقش عامل انرژی‌دهنده موتور توسعه را می‌تواند ایفاء کند. نتیجه این سیاست تداوم رشد و برقراری توسعه و ایجاد فرصت استفاده از عملکرد آن برای نسلهای آینده است.

توسعه اقتصادی تحت ویژگی افزایش ظرفیت‌های تولیدی در بلندمدت مشخص می‌شود. به نحوی که وسیله آن جوابگویی به نیازهای افراد جمعیت هر کشور با تولیدات و خدمات متنوع داخلی فراهم می‌شود و کیفیت سطح رفاه افراد جامعه بهبود می‌یابد. رشد مداوم ظرفیت تولیدی تابعی از پیشرفت تکنولوژی، تحولات ساختاری و ایدئولوژی چگونگی تنظیم آن است. افزایش مستمر عرضه کالاها و خدمات، به وسیله رشد مداوم و هماهنگ همه‌جانبه تضمین می‌شود. وجود تکنولوژی، ظرفیتی بالقوه برای برقراری توسعه و رشد مداوم همه سطح شمول است. حدود و نحوه بکارگیری آن برای تنظیم تکامل ساختاری، شاخص عملکرد بالفعل خواهد بود. کیفیت فعل و انفعالات مکانیسم کاربرد تکنولوژی تابعی از بهره‌برداری از نوآوریهای منبعث از رشد ظرفیت دانش بشری است.

در تصویر کلان، شش ویژگی مرتبط با سنجش تولید ملی و عوامل پیوسته با آن، شاخص توسعه اقتصادی است. افزایش نرخ رشد و درآمد سرانه از شاخصهای کشورهای پیشرفته است. افزایش این شاخص چندین برابر بیشتر از قبل از توسعه‌یافتگی این کشورها و نیز دیگر کشورهای جهان در عصر حاضر است. شاخص دیگری که در کشورهای توسعه یافته نسبت به گذشته چند برابر شده افزایش نرخ بازده یعنی میزان نسبت ستانده در هر واحد داده است. ویژگی سوم، میزان سرعت تحولات ساختاری در اقتصاد است. شاخص این ویژگی، سرعت دوران انتقالی اقتصاد کشاورزی و شاغلین وابسته به آن به دیگر بخشهای اقتصادی و همچنین نوآوری در تحول از تولید صنعتی به بسط بخش خدمات را، منعکس می‌کند. در این ارتباط تغییر در الگوی واحدهای تولیدی و تولید انبوه حاصل از عملکرد آنها نیز قابل مشاهده است. به نحوی که واحدهای تولیدی کوچک با مدیریت فردی به واحدهای بزرگ و با ساختار تشکیلاتی و سازماندهی تقسیم کار تکامل می‌یابد. در آمریکا نسبت شاغلین در بخش کشاورزی به کل در سال ۱۸۷۰ برابر ۵۳/۳ درصد بود که در سال ۱۹۶۰ به ۷ درصد کاهش یافت. همین روند تغییرات را در مقطع زمانی جریان توسعه کشورهای صنعتی اروپا نیز می‌توان مشاهده کرد. همچنین در بخش محصولات خارجی روند صعودی نشان می‌دهد. چهارمین ویژگی، تغییرات سریع ساختار اجتماعی و ایدئولوژیکی و تحول فرهنگی است. در این رابطه از دیدگاه جامعه‌شناختی می‌توان عناصر فرآیند نوآوری و تغییردهنده رفتار اجتماعی و افزایش شهرنشینی را بعنوان شاخص تحول دید. ویژگی پنجم منعکس‌کننده این شاخص است که کشورهای با اقتصاد پیشرفته که از برتری ظرفیت تکنولوژی، به ویژه در بخش حمل و نقل و ارتباطات برخوردارند، تمایل نشان می‌دهند که دامنه قدرت ناشی از این مزیت نسبی خود را در سطح جهانی گسترش دهند. ویژگی ششم، محدود

■ توسعه، افزایش ظرفیت‌ها و به مرحله بهره‌زایی رسانیدن آنها است. همچنین توسعه، به مفهوم تقویت بافت ساختار زیربنایی و تولیدی در سطح ملی است. ■ شاخص بارز توسعه اجتماعی، سطح کیفیت حکومت قانون است. انضباط در روابط بین افراد جامعه، میان اجزاء دستگاه دیوانی و رابطه بین مردم و دولت، سمبل نظام حاکمیت قانون است. ■ برعکس توسعه، رشد بیشتر متکی بر ارقام کمی در کوتاه مدت و میان مدت است، می‌تواند از نوسان برخوردار باشد، ضرورتاً نباید دارای ویژگی استمرار باشد، ریشه آن نباید حتماً از ظرفیتهای زیربنایی و ساختاری نشأت بگیرد و تابعی مطلق از سطح تکنولوژی به معنای دانش و توان علمی افراد جامعه نیست.

نشان‌دهنده تحولات ساختاری در مقاطع زمانی و کمیت و کیفیت توسعه هماهنگ است. جان کلام آنکه، مفهوم توسعه، جان بخشیدن به پیکر اجتماعی و اقتصادی در سطح ملی و تغذیه مستمر آن است.

توسعه اجتماعی با گسترش دامنه فرهنگی و شاخصهای تغذیه‌کننده آن ارتباط دارد. ارتقاء سطح دانش و بویایی اندیشه، عصاره توسعه اجتماعی است و آن، حاصل انتخاب و تکامل ارزشهای والا و افزایش توان سرمایه انسانی در ازمیان برداشتن موانع راه دستیابی به هدفها در چارچوب اجتماع است. شاخص بارز توسعه اجتماعی، سطح کیفیت حکومت قانون است. انضباط در روابط بین افراد جامعه، میان اجزاء دستگاه دیوانی و رابطه بین مردم و دولت، سمبل نظام حاکمیت قانون است.

در لوای چنین حکومتهایی، روابط اقتصادی شکل می‌گیرد. انسانهای مولد در چارچوب قواعد به یکدیگر می‌پیوندند، ابتکار به خرج می‌دهند، منابع و عوامل را برای تولید، پالایش می‌کنند، پایه و زیربنا را می‌ریزند، بر ستونهای آن، ساختارها را ایجاد می‌کنند و اقتصاد را توسعه می‌دهند. چنین توسعه اقتصادی، بستر توسعه اجتماعی را هموارتر می‌کند. پس توسعه اجتماعی، تحت شرایط حکومت قانون، فرصت جولان می‌یابد و از آن، شکوفایی توسعه اقتصادی رونق می‌گیرد. پیوندی بین آنها با تأثیری متقابل برقرار می‌شود. آنگاه جریان در مسیر طبیعی و معیار روشن قرار می‌گیرد و از مکانیسمی خودکار و مستمر برخوردار می‌شود. توسعه، نمایانگر ظرفیت کیفی ساختاری است. طبیعی است که اندازه‌گیری کمی نیز در اجزای ویژگیهای توسعه امکانپذیر خواهد بود. در نتیجه مجموعه کمیت‌ها در سیمایی کیفی منعکس می‌شود که از ویژگی استمرار برخوردار است.

گرچه رشد و توسعه را به سادگی و ظرافت نمی‌توان تفکیک کرد، اما کوشش در مرزبندی میان آنها ضروری است. برعکس «توسعه»، «رشد» بیشتر متکی بر ارقام کمی در کوتاه مدت یا میان مدت بوده، می‌تواند از نوسان برخوردار باشد و ضرورتاً نباید دارای ویژگی استمرار باشد. اغلب بطور ناهماهنگ در اجزای شاخصها ظاهر می‌شود. ریشه آن نباید حتماً در ظرفیتهای زیربنایی و ساختاری باشد. تابعی مطلق از سطح تکنولوژی به معنای دانش و توان علمی افراد جامعه نبوده و ارتباطی در شکل يك معادله خطی بین دانش گروههای اجتماعی و کمیت رشد در اجزای شاخصهای اجتماعی و اقتصادی برقرار نیست. یعنی ممکن است بخشهای مختلف بطور گوناگون در مقاطع زمانی متفاوت بطور ناهماهنگ و نامتوازن رشد داشته باشند. همچنین رشد ممکن است به شکل موضعی و از نتیجه بهره‌برداری از منابع طبیعی و ثروت‌های ملی کشوری حاصل شود. ابرقدرت

بودن گسترش و امکان اثرات متقابل توسعه اقتصادی مدرن در سطح جهانی است. دلیل آنرا باید در ضعف توان اقتصادی کشورهای دید که سه چهارم مردم جهان در آن زیست می کنند و در پایین ترین سطح از نظر امکان استفاده از تکنولوژی مدرن قرار دارند. به این ترتیب توسعه اقتصادی در سطح بین الملل دارای نشانه‌ها و شاخصهایی از عصر اقتصادی مدرن است که دو ویژگی آن با نرخ کمی رشد، دو ویژگی با تحول ساختاری و دو ویژگی دیگر با تقسیم کار در ابعاد جهانی ارتباط دارد. با توجه به چند برابر شدن شاخص رشد و سرعت تحولات ساختاری اجتماعی، اقتصادی و ایدئولوژیکی در ابعاد جهانی، می توان این فرضیه را مطرح کرد که روند توسعه در قرن اخیر شتابی انقلابی داشته است. گرچه میزان آن برای مناطق و کشورها در جهان متفاوت بوده، ولی پیوستگی شبکه اقتصاد مدرن منعکس کننده عصری از تاریخ است که برای اولین بار عملکردی را در تکامل اقتصادی ناشی از پیشرفت دانش در سطح چند برابر نسبت به دوره‌های گذشته نشان می دهد.

شش ویژگی پیش گفته برای کشورهای توسعه یافته در ارتباطی فشرده و با اثرات متقابل بر یکدیگر قرار دارند. در شرایط ثابت نسبت ظرفیت نیروی انسانی و کل جمعیت، نرخ بالای رشد و درآمد شاغلین به مفهوم افزایش رشد و درآمد سرانه است که بر میزان مصرف سرانه خانوار نیز تأثیر خواهد گذاشت.

در مجموع نرخ بالای رشد نه تنها با تغییرات ساختار اقتصادی همراه خواهد بود، بلکه این تحولات، شاخصهای اجتماعی چون ترکیب و بافت خانواده، افزایش تمایل به شهرنشینی، روابط میان افراد جامعه و نقش آن در اجتماع را متأثر ساخته و جملگی آنها نیز تحت تأثیر متقابل یکدیگر قرار دارند. توسعه امکانات حمل و نقل و ارتباطات در کشورهای صنعتی عاملی در جهت ایجاد فرصت عوامل تأثیرگذار در کشورهای کمتر توسعه یافته است. به بسیاری از دستاوردهای تولیدی در کشورهای توسعه یافته می توان به عنوان آزمایشگاههای تجربی برای تحقیقات در زمینه عوامل تأثیرگذار در سرعت توسعه برای آینده و بخصوص برای کشورهای در حال توسعه نگریست.

رشد اقتصادی مدرن بر شرایط زندگی گروههای متفاوت اجتماعی در کشورهای مختلف تأثیر می گذارد. بخشی از این تأثیرگذاری مربوط به نقش نوآوریهای تکنولوژی و سهم دیگر آن مربوط به تغییرات شدید در ساختار اقتصاد تولیدی است. افزایش درصد شهرنشینی، انواع مهاجرتها، تغییرات شغلی و افزایش درصد شاغلین اداری و آنچه را که تحت عنوان تحولات ارزشی شغلی قرار دارد می توان در گروه تغییرات ناشی از تحولات در ساختار اقتصاد تولیدی قرار داد. بر اثر شهرنشینی و مهاجرت طبیعتاً ترکیب هزینه‌ها و تولید نیز تغییر می کند. تغییرات شغلی با از دست دادن فرصت و مهارت قبلی و در نتیجه خسارت فردی و اجتماعی همراه خواهد بود که جریان پرهزینه‌ای است. مهاجرت روستایی به شهر جریانی است که با ازدیاد هزینه همراه است و علاوه بر آن، دارای بار و فشار روانی است. تغییر زندگی روستایی به زندگی شهری و پیوستن به محیطی با بافت فشرده سرشار از تنش‌های زندگی، طبیعتاً با سنگینی روحی بیشتری در مقایسه با زندگی آرام روستائینی توأم خواهد بود. ضمن آنکه فرصت دستیابی به زمینه‌های مناسبتری برای زندگی در شهر برای آنها انتظار می رود. به هر حال از نتیجه تحولات ساختار تولیدی، اثرات دیگری نیز بر روی زندگی اجتماعی و اقتصادی ناشی از دیدگاههای ارزشی افراد جامعه پدیدار می شود که نتایج حاصل از جنبه‌های مثبت و منفی آنها را می توان مورد بررسی و سنجش قرار داد.

■ نوآوری تکنولوژیکی، شاخص توسعه اقتصادی

مدرن

تأثیر تحول ساختاری برای گروههای اجتماعی که در بخشهای مختلف اشتغال دارند، دارای اهمیت متفاوت است. با توجه به آنکه تغییرات

■ پدیده طبیعت و بهره‌گیری از میراث ملی، شاخص توان مولد نیروی انسانی وابسته به آن نیست و حقوق بهره‌برداری از منابع نباید تنها برای چند نسل محدود بماند.

■ توسعه اقتصادی در سطح بین‌الملل، دارای نشانه‌ها و شاخصهایی از عصر اقتصادی مدرن است که ویژگی‌های آن با نرخ کمی رشد، تحول ساختاری و تقسیم کار در ابعاد جهانی ارتباط دارد. ■ با اینکه توسعه اقتصادی ممکن است باعث افزایش میانگین درآمد برای همه گروههای اجتماعی باشد، با اینحال تفاوت‌های حاصل از عملکرد نوآوری‌ها می‌تواند باعث برخوردهای شدید میان گروههای اجتماعی شود.

اقتصادی برای افراد جامعه دارای تأثیری غالب است، عکس‌العمل آنها نیز در برابر تغییرات متفاوت خواهد بود. برای جامعه روستایی و خانواده‌های مرتبط با واحدهای کوچک و دهقانی، تغییرات به سادگی قابل پذیرش نیست. بلکه اغلب، این گروه در برابر نوآوریها مقاومت سخت نشان می دهد. با اینکه توسعه اقتصادی ممکن است باعث افزایش میانگین درآمد برای همه گروههای اجتماعی باشد، با اینحال تفاوت‌های حاصل از عملکرد نوآوریها می‌تواند باعث برخوردهای شدید میان گروههای اجتماعی شود. نمونه‌های این برخوردها را تا حد جنگ داخلی در گذشته، می توان در فرآیند صنعتی شدن آمریکا و بعضی از کشورهای پیشرفته ملاحظه کرد. دستیابی به توسعه اقتصادی مدرن در صورتی امکانپذیر خواهد بود که هزینه‌های سنگین ناشی از برخوردها و عدم تعادلها قابل جبران باشد و بتوان در بلندمدت به ثبات ساختار سیاسی و اجتماعی دست یافت. تجربه تاریخی بسیاری از کشورهای توسعه یافته گواهی می دهد که برای برطرف کردن بسیاری از موانع و عوامل سد راه توسعه، هزینه‌های اجتماعی ایجاد شده که نتیجه‌اش تقبل و تحمل ارثیه بدهی سنگینی برای نسلهای بعدی بوده است. نمونه‌های بارز آن را در روند تاریخی توسعه کشورهای آلمان و ژاپن می‌تواند مشاهده کرد. به هر صورت هر نوع سیاست نوآوری و تزریق برنامه برای افزایش ظرفیت تولیدی و هرگونه قواعد و مقررات جدید برای تنظیم ساختار اقتصادی می‌تواند باعث برخوردهای اجتماعی شود. چرا که حتی مقررات اصلاح‌گرا تأثیری متفاوت بر روی گروههای مختلف اجتماعی خواهد داشت. نظر به اینکه توسعه اقتصادی مدرن و مستمر باید با تضادها و چگونگی برطرف کردن موانع سدراه، دست به گریبان باشد تا قادر به تغییرات سریع ساختار اجتماعی و اقتصادی شود، می توان این ویژگی را تحت عنوان جریان «انقلابی کنترل شده»، تفسیر کرد.

اثرات نوآوری تکنولوژیکی به عنوان شاخص توسعه اقتصادی مدرن و نوآوریهای اجتماعی ناشی از آن، عوامل تأثیرگذار بر روی توسعه ساختار اجتماعی و اقتصادی را تشکیل می دهند. کشفیات جدید در صورتی از اهمیت برخوردار خواهند بود که در سطح وسیع دارای پایه کاربردی عملی بوده و عامل تأثیرگذاری عمیق در بهبود وضع اقتصادی شود. برای نمونه می توان از اختراع ماشین بخار، ماشینهای احتراقی، الکتریسیته، انرژی اتمی، بکارگیری امواج کوتاه در ارتباطات و کمپیوتر، سنتز کود شیمیایی، همچنین صنایع فولاد و اثرات آن در جریان انقلاب صنعتی نام برد. ضمن آنکه دامنه عملکرد ناشی از بکارگیری آنها در زمان قبل از اختراع و اکتشاف قابل رویت نبود. حتی نوآوریهای تکنیکی کشورهای پیشرفته را بدون قید و شرط نمی‌توان در دیگر کشورهای در حال رشد مورد استفاده

پدیده‌های جدید تکنولوژی جهانگیر شوند ولی همه جا و همیشه ضرورتاً در حد کشور مادر، عملکرد کاربردی زمان تشخیص نیاز و شکوفایی ابداع و طراحی نوآوریها را نخواهند داشت. این واقعیت محدود به تکنیک ابزاری ناشی از پیشرفت تکنولوژی نیست. بلکه رشد و توان فکری جامعه را نیز شامل می‌شود. اصولاً انتقال تکنولوژی برای هر ساختار اجتماعی به سادگی قابل پذیرش نیست. نوعی از تکنولوژی که هدف از بکارگیری آن صرفه جویی در استفاده از نیروی انسانی باشد، برای کشورهایی که با مازاد نیروی انسانی و کمبود دیگر عوامل تولید چون زمین و آب مواجه‌اند، مناسب نیست. همچنین تشکیلات و سازماندهی مدرن که تأکید بر انگیزه بخش خصوصی با افزایش عملکرد، بهره‌زایی و موفقیت‌های اقتصادی دارد، با شیوه‌های سنتی جوامع کشاورزی که از ویژگی ساختاری کشورهای در حال توسعه است، سازواری ندارد.

با توجه به اینکه از سویی کشورهای صنعتی در مقایسه با کشورهای در حال توسعه از جهت سطح دانش و آگاهی و تکنولوژی بسیار پیشرفته‌ترند و از دیگر سو کسب و جذب تکنولوژی از سطح جهانی تابعی از برقراری و کیفیت روابط بین دو گروه از کشورهای پیشرفته و در جریان پیشرفت است، می‌توان این فرض را مطرح کرد که شتاب توسعه برای کشورهای در حال توسعه از وضعیت تجارت خارجی آنها با کشورهای صنعتی تبعیت می‌کند. از دیدگاه نظری، گذشته از ضرورت برقراری شرایط مناسب سیاسی، در صورتی که جریان توسعه در کشورهای صنعتی شتاب یابد، تقاضای آنها برای مواد خام از کشورهای در حال توسعه و در نهایت حجم معاملات بین دو گروه کشورها افزایش می‌یابد. در نتیجه، جریان توسعه در کشورهای کمتر توسعه یافته نیز باید سرعت بیشتری نشان دهد. نتیجه عکس این روند نیز، کاهش شتاب توسعه خواهد بود. پس هر دو گروه از کشورها به نسبت‌های متفاوت از شتاب سرعت توسعه یکدیگر متأثر می‌شوند. در مقطع یک ربع قرن (تا سال ۱۹۷۳) تولید ناخالص ملی در دو گروه کشور تحت تأثیر رابطه مبادله، ۵ درصد افزایش یافته است. در عین حال میزان رشد جمعیت در کشورهای در حال توسعه بیشتر از کشورهای توسعه یافته بود. همچنین نرخ رشد سرانه در کشورهای صنعتی به ۴ درصد و در کشورهای در حال توسعه به ۲/۵ درصد رسید. بنابراین رشد سریعتر جمعیت، تحت عامل خنثی‌کننده و به عنوان مانع افزایش پیشرفت اقتصادی تأثیرگذار بوده است. بسیاری بر این نکته تأکید دارند که افزایش حجم تجارت خارجی برای کشورهای در حال توسعه عامل شتاب‌دهنده روند پیشرفت است. این نظریه بطور مطلق نمی‌تواند قابل پذیرش باشد، زیرا، در شرایطی که واردات کشورهای در حال توسعه با ساختار تولیدی آنها همخوانی نداشته باشد، می‌تواند باعث تخریب جریان تولیدات حرفه‌ای و صنایع کوچک این کشورها شود.

■ عوامل محدودکننده توسعه

کشورهای در حال توسعه در جریان تجارت خارجی نباید کاملاً به کشورهای صنعتی وابسته بمانند. این کشورها قادر خواهند بود با انتخاب ترکیب تولید و تقسیم کار، به تولید بسیاری از اقلام مورد نیاز و حتی برخی کالاهای صنعتی پرداخته و با ارائه آن به یکدیگر، در مقابل کشورهای صنعتی جبهه خودکفایی را تشکیل دهند. در سال ۱۹۷۷ حدود ۳۱ میلیارد دلار تولیدات ساده (در مقایسه با ۴۷ میلیارد دلار ابزار تکنیکی) به کشورهای در حال توسعه وارد شد که به سادگی و با اتکاء به تولید کشورهای خودی، می‌توانست میزان وابستگی به کشورهای توسعه یافته را کاهش دهد. کشورهای در حال توسعه باید بر ورود تکنولوژی و تولید داخلی ابزار تکنیکی تأکید داشته باشند. چرا که هیچ دلیلی برای ناتوانی ابدی این کشورها وجود ندارد. بررسی چگونگی و اصلاح سیاستهای استراتژیکی اقتصادی، شرط لازم حرکت بسوی ناوابستگی و کاهش فشار از سوی کشورهای توسعه یافته است. بعضی از کشورهای در حال توسعه، روند تولید ماشین آلات را قبلاً در برنامه خود داشته‌اند. در حدود ۱۵ درصد

قرار داد. زیرا کاربرد آنها باتوجه به درجه سازواری در ساختارهای دیگر باید مورد سنجش قرار گیرد. نتایج مثبت عملکرد، در صورت امکان ترکیب تکنولوژی با فضای ساختاری و ایدئولوژی متفاوت و نحوه تطابق آنها با هم، حاصل می‌شود. ترکیبی که قبلاً وجود نداشته و در بستر اجتماعی و اقتصادی جدید باید آزموده شود. بنابراین نوآوری در تکنولوژی و تکنیک شرط لازم هر پیشرفتی است. اما درجه، ترکیب و پیوستگی مطلوب آن با جریان فعل و انفعالات ساختاری عامل تعیین کننده سرعت پیوستگی حلقه‌های گسسته زنجیر نوآوریها است.

دو عامل، شرط لازم تأثیرگذاری در بسط و سرعت بخشیدن به توسعه اقتصادی مدرن در دیگر کشورها است. اول آنکه توسعه، نیازمند چارچوبی با ثبات و در عین حال قابل تحرك از نظر سیاسی و اجتماعی است. شاخصهای این ویژگیها باید قدرت تطابق با تغییرات سریع ساختاری را داشته باشد تا امکان حل مسایل ناشی از آن حاصل شود. دوم آنکه گروههای اجتماعی را قادر سازد تا در جهت پشتیبانی از جریان توسعه همسویی داشته باشند. فراهم کردن چنین زمینه‌ای در کوتاه مدت به سهولت قابل دستیابی نیست. کشورهای توسعه یافته در مقطع زمانی قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم برای برطرف کردن موانع و برخورد با بسختی جنگیده‌اند تا توانسته‌اند به روند توسعه، شتاب لازم بدهند. گذشته از دامنه تأثیر عوامل یاد شده، این نکته قابل بررسی و تأمل است که چرا در حالی که بستر عوامل و شرایط پیشرفت آماده بود، کشورهای در حال توسعه فرصتهای بهره‌برداری بهینه از آنها را از دست داده‌اند و در حد امکان از ظرفیت‌های موجود استفاده نکرده‌اند؟ این موضوع زمینه پژوهشی را فراهم می‌کند که از طیفی در ابعاد بررسی روشهای استثماری سیاستهای استعمارگر جهانی تا عدم تحرك اجتماعی و ضعف تلاش بافت اجتماعی کشورهای در حال توسعه در چهار گوشه جهان را به درجات متفاوت شامل می‌شود. بیش از دو سوم کشورهای جهان در گروه کمتر توسعه یافته قرار دارند. این کشورها ضرورتاً دارای شرایط همگن نیستند. این نابرابری از جمله به وسعت متفاوت کشورها، نسبت جمعیت به منابع طبیعی، فشردگی روابط با کشورهای توسعه یافته و تأثیرگذاری مقطعی آنها ارتباط دارد. به این دلیل ارزشیابی درجه توسعه نیافتگی کشورها پس از بررسی دقیق و با توجه به تمام عوامل تأثیرگذار و شرایط اجتماعی، اقتصادی، ساختاری، فرهنگی و طبیعی امکانپذیر خواهد بود. در عین حال وجوه مشترکی از جمله پائین بودن سطح درآمد سرانه، فاصله درآمدی زیاد میان یک گروه کوچک و بقیه افراد جامعه، نسبت درصد زیاد سهم بخش کشاورزی و یاد دیگر بخشهای اولیه تولیدی در تولید ملی و بطور کلی نسبت کم سطح تولید، از ویژگیهای کشورهای در حال توسعه است.

شرایط کشورهای در حال توسعه در مقایسه با کشورهای صنعتی (به استثنای ژاپن) در مقطع زمانی شروع حرکت به سوی توسعه یافتن متفاوت است. مردم کشورهای در حال توسعه که بیشترین جمعیت جهان را شامل می‌شوند در مقایسه با کشورهای توسعه یافته تا پیش از ورود به دوران صنعتی، بطور نسبی دارای درآمد سرانه کمتری هستند. وسعت هیچکدام به استثنای (اتحاد جماهیر شوروی قبل از فروپاشی) در حد کشورهای پرجمعیت هندوستان، چین و اندونزی نبوده است. هیچکدام از کشورهای صنعتی به اندازه کشورهای در حال توسعه با خطر افزایش و انفجار جمعیت در چند دهه اخیر روبرو نبوده‌اند. از سویی ظرفیت بالا و انباشت تکنولوژی که می‌تواند مورد استفاده کشورهای در حال توسعه قرار گیرد بسیار بالاتر از شروع صنعتی شدن کشورهای پیشرفته است. ضمن آنکه توانایی بکارگیری و بهره‌برداری از آنها در سنجش ظرفیت تکنولوژی و آگاهیهای زمان در این کشورها چندان بالا نیست.

این نکته قابل توجه است که ابداع و کشفیات تکنولوژی و نوآوریها در کشورهای صنعتی ضمن وابستگی به عوامل مختلف، از نیازها و ضرورتهای زمان و انگیزه تلاش در جوابگویی به آنها، متأثر شده است. نیاز، عامل جستجوگر برای کشف راه حل و برطرف کننده موانع است. گرچه

اکتشاف تکنولوژیهای ناشی از اندیشه بشر و متأثر از نسلهای بی‌دربی اجتماعی و اقتصادی در سطح جهانی است. دامنه‌ی بعضی از امواج نوآوری چون موج مربوط به عصر راه آهن (قرن نوزدهم) تأثیری عمیق و ریشه‌ای در جریان توسعه داشته است.

توسعه هر کشور در هر مقطع زمانی به طور کلی تحت تأثیر عوامل خارجی (بین‌المللی) و داخلی قرار دارد. در فضای این مجموعه، مکانیسم‌ها و فعل و انفعالات متغیر و متعددی تحت تأثیر سیاست کشورها در جریان است. دستگاه سیاستگذار چون آزمایشگاه و سیاستگذار چون پژوهشگر باید براساس عملکرد بطور مستمر متغیرهایی را با هم بیامیزد، اثرات آنرا در ارتباط با وضعیت کشور و جهان بیازماید و سپس متغیر دیگری را بسنجد. این روند را ادامه دهد و بر آن اساس، تصمیم‌گیری کند. نتیجه این سنجش و سیاستگذاری بهینه ناشی از آن، سرنوشت روند توسعه را می‌سازد. بنابراین سیاست توسعه، فرمولی مطلق، جزمی و همیشگی ندارد. دلیل اصلی آن مربوط به وضع متفاوت کشورها است. به ویژه آنکه، جریان توسعه با مبداران دائمی انبوهی از عوامل تأثیرگذار متغیر روبرو می‌شود. پس کار در آزمایشگاه سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، دائمی است.

در تقسیم‌بندی کلی، کشورهای جهان در دو گروه توسعه یافته و در حال توسعه قرار دارند. کشورهای هر دو گروه، بطور متفاوت در طیف درجات توسعه جای دارند. ویژگی کشورهای توسعه یافته در برتری تکنولوژی و پیشرفتهای دانش و تکنیک در اکثر زمینه‌ها است. در این ارتباط کشورهای در حال توسعه سخت به کشورهای صنعتی وابسته‌اند. این کشورها همچنین در تأمین بسیاری از محصولات و تولیدات اولیه با کمبود روبرو هستند. این واقعیت، به شدت وابستگی آنها به کشورهای پیشرفته می‌افزاید. از سویی هر کشوری در جهان کوشش در دستیابی به قدرت نسبی دارد. یکی از عوامل قدرت، داشتن توان اقتصادی است که از شاخص‌های آن، بیلان عملکرد حجم مبادلات بین کشورها است. کشورهای صنعتی برای حفظ موقعیت و مسابقه قدرت میان یکدیگر و در مقابل کشورهای در حال توسعه بر سیاست برتری تجارت خارجی در صحنه بین‌المللی اصرار دارند. در تجارت میان این دو گروه، علاوه بر نابرابری موازنه معاملات، ترکیب کالاهای صادراتی به کشورهای در حال توسعه نیز نقش تعیین‌کننده دارد. پس سیمای کلی صحنه بین‌المللی مؤید آن است که کشورهای توسعه یافته دارای برتری دانش هستند. تجارت میان دو گروه، نابرابر و به نفع کشورهای صنعتی است. ترکیب صادرات کالاها به کشورهای در حال توسعه، بیشتر در جهت رفع نیازهای مصرفی بوده و یا تکنیک‌هایی را شامل می‌شود که به کار ساختار اجتماعی و اقتصادی این کشورها نمی‌خورد و برای توسعه بهینه نیست. کشورهای صنعتی از انتقال تکنولوژی پرهیز داشته و از صادرات آن تاحد امکان طفره می‌روند. کلیه این سیاستها در جهت حفظ و افزایش قدرت سیاسی و اقتصادی، رونق مستمر بازارها و فضای جبر سیاسی است که مسئولین را وادار به تأکید در اخذ سیاستهایی می‌کند که به نگهداری و بهبود سطح رفاه اجتماعی جوامع، به هر قیمت و با هر وسیله بیانجامد. ما این فرض را مطرح می‌کنیم که این روند متداول بوده، استمرار خواهد یافت و به عنوان شرط ثابت در طراحی سناریوی چگونگی توسعه باید به آن نگریست.

در این فضای بین‌المللی، سرعت توسعه در گرو انتخاب سیاستهای بهینه از سوی کشورهای در حال توسعه است. منطق توسعه به قطع روابط بین ملل و صرف نظر کردن از بهره‌برداری از دانش جهانی که بطور بالقوه به تمام بشریت تعلق دارد، رأی نمی‌دهد. به ویژه این که تکنولوژی برتر کم و بیش در انحصار کشورهای صنعتی است. پس ضمن برقراری روابط در سطح جهانی، بحث در انتخاب استراتژی و سیاستهایی است که نتیجه‌اش منجر به انتقال سطحی بهینه از تکنولوژی به مفهوم «پیشرفت دانش» به کشور در حال توسعه می‌شود. همچنین هنر توسعه در انتخاب سیاستهای داخلی به نحوی است که حاصل آن با بهره‌برداری از عوامل محدود داخلی، ظرفیت شتاب توسعه را بهینه می‌سازد. سیاستی که روابط بین کشورها را

اصولاً انتقال تکنولوژی برای هر ساختار اجتماعی به سادگی قابل پذیرش نیست. نوعی از تکنولوژی که هدف به کارگیری آن صرفه‌جویی در استفاده از نیروی انسانی باشد، برای کشورهایی که با مازاد نیروی انسانی و کمبود دیگر عوامل تولید چون زمین و آب و سرمایه روبرو هستند، مناسب نیست.

نداشتن همخوانی واردات کشورهای در حال توسعه با ساختار تولیدی آنها، می‌تواند باعث تخریب جریان تولیدات حرفه‌ای و صنایع کوچک این گونه کشورها شود.

پیشرفت در گرو ابداعات و نوآوری‌های به هم پیوسته‌ای است که در جریان بافت ساختاری، روندی تکاملی دارد و یا دستکم تحول تکاملی آن بر جریان انحطاطی ناشی از موانع غالب می‌شود.

تولیدات صنعتی کشورهایی چون هندوستان، برزیل، سنگاپور، شیلی، کره، آرژانتین و مکزیک در دهه ۷۰ مربوط به ماشین‌آلات بوده و بسیاری از کشورهای در حال توسعه در تولید و صادرات نساجی و پوشاک سهم قابل توجهی را در بازارهای بین‌المللی به خود اختصاص داده‌اند. در عین حال در شرایطی که امکان اقبال مساعدی برای تجارت بین کشورهای در حال توسعه وجود دارد، امکان برقراری یک اتحادیه تجاری برای آنها به وجود نیامده است. در صورتی که کشورهای در حال توسعه، روند پیشرفت مستقلی را انتخاب کنند، فرآیند جهانی توسعه نیز دارای روند متفاوتی خواهد شد که براساس آن، دیگر تجارت خارجی تعیین‌کننده رشد تولید در کشورهای در حال توسعه نخواهد بود، بلکه رشد تولید، جهت‌دهنده تجارت خارجی می‌شود.

سرچشمه پیشرفت اجتماعی و اقتصادی بستگی به کشفیات و نوآوریها دارد. این کار باعث ایجاد موج و یا امواجی می‌شود. اما بهره‌گیری از یک موج یا موجهای منفرد، مقطع و جدا از یکدیگر قادر نخواهد بود که نقش برقراری مکانیسم پیشرفت را ایفاء کند. یا از بین رفتن هریک از امواج ناپیوسته، عملکرد ناشی از آن هم نزول کرده و یا متوقف می‌شود. بنابراین پیشرفت در گرو ابداعات و نوآوریهای به هم پیوسته‌ای است که در جریان بافت ساختاری، روندی تکاملی نشان دهد و یا حداقل تحول تکاملی آن بر جریان انحطاطی ناشی از موانع غالب شود. کمبود هریک از عوامل تولید باعث کاهش نرخ سوددهی و دلیلی برای کاهش شتاب پیشرفت خواهد بود. خواه این عامل در ابعاد اقتصادی و از کمبود زمین، آب، نیروی انسانی، سرمایه و تکنولوژی و نوآوری تکنیکی و یا در ابعاد اجتماعی از ضعف دانش و آگاهی و ناسازواری تکنیک با بافت ساختاری ناشی شده و یا در بعد سیاسی از عدم ثبات و نبود سیاستهای بهینه نتیجه شود. کمبود هر عامل غیرقابل تجدید، دلیل مهمی در تأثیرگذاری منفی بر جریان توسعه اقتصادی خواهد بود. به این ترتیب در جریان توسعه بطور مستمر باید عوامل محدودکننده را شناخت و در پی جایگزینی و جبران کمبودها بود. نارسایی‌ها را به کمک امواج نوآوری باید از میان برداشت. مکانیسم امواج نوآوری به نحوی است که تکنیک زاینده تکنولوژی، موجی را ایجاد می‌کند. این موج، دارای روندی صعودی، نقطه عطف و سپس بازگشت نزولی و در مجموع، دامنه است. قبل از آنکه دامنه اثر آن به پایان برسد باید نوآوری دیگری کشف و ابداع شود تا از نتیجه آن موجی و سپس امواجی دیگر ایجاد شود و بتواند جریان سازندگی را استمرار دهد و توسعه را زنده نگهدارد. بنابراین توسعه و تحول تکاملی آن زاینده ابداع و

وابستگی به دیگر کشورها رهایی یافت و به سوی متعادل کردن بیلان تجارت خارجی گام برداشت، واردات باید به سوی تکنولوژی مورد لزوم توسعه ساختاری کشورهای در حال توسعه بطور پویا تغییر مسیر دهد. از واردات تکنیک‌های مغایر و ناسازوار با ساختار اجتماعی و اقتصادی بایستی پرهیز و از ورود کالاهای مصرفی تاحد امکان جلوگیری شود. صنایع باید با توجه به توان دانش جامعه و وضع بازارهای بین‌المللی راه توسعه را پیش گیرد. به این ترتیب بخش کشاورزی در شرایط موجود هم نقش موتور توسعه را به عهده خواهد داشت، هم با افزایش تولید، راه ورود محصولات کشاورزی را سد می‌کند و هم از بار ارزی تجارت خارجی می‌کاهد. در واقع نقش هموارکننده راه توسعه صنعتی را ایفاء می‌کند.

در مجموع ضمن آنکه لازمه پیشرفت اقتصادی، به کارگیری تکنولوژی است، اما پیش شرط آن ایجاد نوآوری در ساختار اجتماعی و سیاسی است. دستگاه مدیریت سیاستگذاری کشورهای در حال توسعه باید تحول ساختاری را به عنوان عامل دستیابی به هدف توسعه اجتماعی و اقتصادی، مورد تأیید قرار دهند. برنامه‌های تحقیقاتی باید گسترش پیدا کند و چگونگی جریان پیشرفت در تفکر افراد جامعه و مشارکت دادن انبوهی آنها در سازوکار توسعه در اولویت دستور کار قرار گیرد.

توسعه اقتصادی مدرن، از عملکرد ناشی از کنش‌ها و واکنش‌های ترکیبی از عوامل توسعه و موانع سد راه، ایجاد مسایل جدید و راه‌حلهای آن حاصل می‌شود. میزان نرخ توسعه، بستگی به حدود بکارگیری انبوهی از نوآوریها و تکنولوژیهای مستمر و پیوسته دارد. هم از نتیجه سرعت تحولات ساختار اجتماعی و اقتصادی، عوامل بازدارنده جدید حاصل می‌شود و هم کندی پیشرفت در کشورهای در حال توسعه می‌تواند مسأله آفرین باشد. درخشندگی عملکرد توسعه، وابسته به تلاش مستمر و بدون توقف افراد جوامع کشورها است. جریان توسعه در گرو اندیشه‌هایی است که قادر باشند در طیفی وسیع دانش جهانی و تکنولوژی و نوآوریهای منبعث از آنها بشناسند. پس از آموختن، درک کردن و الهام گرفتن از آن به طراحی الگوهای سازوار برای ساختار اجتماعی و اقتصادی کشورشان بپردازند. سدهای راه توسعه را هموار سازند و قادر باشند در فرآیندی دائمی موانع ناشی از شتاب توسعه را از میان بردارند. طراحان توسعه با حرکت‌های حمله و دفاعی مهره‌های شطرنجی روبرو هستند که در جدول مکانیسم توسعه، به شکل عوامل تسریع‌کننده و موانع بازدارنده در مقابل یکدیگر قرار دارند. درجه مطلوب توسعه یافتگی در مقاطع زمانی و در کشورهای مختلف در گرو هنر و استادی بازیگرانی است که با پشتوانه توان علمی بتوانند عوامل پیشرفت را به حداکثر، و موانع آنرا به حداقل برسانند و نتایج حاصل از تصادم آندو را با معیار مثبت بهینه‌سازی کنند.

■ منابع:

- 1) Hicks, J.R. Die treibende Kraft ökonomischen Wachstums, Die Nobel preisträger Der ökonomischen Wissenschaft 1969- 1988 Düsseldorf, 1989, s.301-318.
- 2) Kuznets, S. Modern Economic Growth: Rate, Structure and Spread, Yale University press New Haven, Conn 1966.
- 3) Kuznets, S. Economic Growth of Nations;., Total Output and production Structure, Harvard University press, Cambridge, Mass. 1971.
- 4) Kuznets, S. Modernes Wirtschaftswachstum: Erkenntnisse und überlegungen, Die Nobelpreisträger Der ökonomischen Wissenschaft 1969- 1988 Düsseldorf, 1989, s.272- 295.
- 5) Lewis, A. Das Nachlassen des Wachstumsmotors, Die Nobel preisträger Der ökonomischen Wissenschaft 1969-1988, Düsseldorf, 1989, s.641-657.
- 6) Solow, R.M. Wachstumstheorie und ihre Perspektiven, Die Nobel preisträger, Der ökonomischen Wissenschaft 1969- 1988 Düsseldorf, 1989, s. 953-973.



برقرار داشته، ولی حقوق کمیت و کیفیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی آنرا برای کشورهای در حال توسعه محفوظ نگاهدارد. با چنین دیدگاهی، چگونه می‌توان استراتژی سیاست توسعه در شرایط ساختاری موجود کشور را بهینه کرد؟

بدیهی است هدف از توسعه دادن، روشنایی بخشیدن به اندیشه، ارتقاء سطح دانش، صنعتی کردن و بهبود رفاه اجتماعی است. این فرآیند باید با توان سرمایه ملی، با استفاده از منابع داخلی و با توجه به ساختار اجتماعی و اقتصادی موجود و امکان تحول تکاملی انجام گیرد. درعین حال ضمن انتقال دانش جهانی، با اتکاء به ابتکار طراحان داخلی، توسعه مطلوب تحقق می‌پذیرد.

■ اقتصاد کشاورزی، زمینه‌ساز توسعه

اقتصاد کشور متکی به بخش کشاورزی است. ولی به قصد گذر، روزی باید صنعت و خدمات بر کشاورزی غالب آید. از طرفی صنعت باید در دامن کشاورزی رشد و پرورش یابد. زمانی که مرحله بلوغ را به پشت سر گذاشت، وارث کشاورزی خواهد شد و تازه کشاورزی به عنوان پیش کسوت اقتصاد پابرجا می‌ماند. این فرآیند، زمان می‌خواهد. بنابراین توسعه از درون بخش کشاورزی ریشه می‌گیرد و تحول می‌یابد.

هرازگاه که بحث صنعتی کردن در کشورهای در حال توسعه رونق می‌گیرد ناخودآگاه برجسته‌ترین پیشرفتهای جهانی خاطره‌ها را مجذوب می‌سازد. به جای آنکه میزان توانایی سرمایه انسانی در زمینه حرف و فنون و اندیشه‌های پیشرو مدنظر باشد، بلافاصله برپایی صنعت فضانوردی و صنایع اتمی و کمپیوتر و... تداعی می‌شود. نه چنین حد تکنیک یکپاره با ساختار سنتی کشور در حال توسعه سازوار است، نه وجود آن قبل از طی دوران تکاملی اجتماعی و اقتصادی ضرورت دارد و نه امکان تولد آن از هیچ و یکشبه امکانپذیر می‌شود. صنعت قبل از آنکه به کمال برسد باید نطفه‌اش ریخته شود، دوران کودکی و بلوغ را پشت سر بگذارد تا بتوان جمال و کمال آنرا زینت داد. این نطفه در کشاورزی است و صنعت از اقتصاد کشاورزی متولد می‌شود.

اقتصاد کشاورزی سنتی باید راهی را بسوی تکامل به اقتصاد مواد غذایی در درون توسعه اقتصاد روستائی طی کند. این راه مسایل زیربنایی، ساختاری، جامعه‌شناسی دارد. بنابراین محتاج به طراحی نوعی استراتژی است که قادر به برقراری مکانیسم خود کار توسعه شود. ساز و کاری که هم سازوار با ساختار موجود باشد و هم مورد پذیرش و همراهی گروههای اجتماعی قرار گیرد. پس از انتخاب سیاستهای سنجیده، هرچه دانش توسعه بیشتر به افراد جامعه تزریق شود، شتاب پیشرفت افزونتر می‌شود. توسعه یافتن با کشاورزی صنعتی آغاز می‌شود. کشاورزی صنعتی یعنی کشاورزی فنی، توأم با علم و آگاهی، به مفهوم توان استفاده بهینه از عوامل محدود از سوی تمامی نیروی انسانی پیوسته به آن. بموازات این روند، صنایع وابسته به بخش کشاورزی باید بسط پیدا کند و اقتصاد مواد غذایی و غیرغذایی را رونق دهد. در مجموع صنایع کوچک باید در بافت اقتصاد روستائی نفوذ کند. یعنی شبکه فنی ساده روستاها را فراگیر شود. با رونق آن ظرفیت نیروی انسانی شرایط استفاده و بکارگیری تکنیکهای پیشرفته‌تر و با عملکرد بالاتر برای بخش کشاورزی فراهم می‌آید. یعنی جریان توسعه روان می‌شود. سرعت آن بستگی به انتخاب تدابیر و انتقال و تزریق دانش و نوآوری به بافت و ساخت این فرآیند دارد.

با توجه به عدم موازنه تجارت خارجی بین دو گروه کشورهای صنعتی و در جریان توسعه، می‌توان دریافت که استمرار روند موجود باعث وابستگی بیشتر و شکاف عمیق تر میان دو گروه از کشورها و به زیان کشورهای در حال توسعه خواهد شد.

تجربیات جهانی این نتیجه‌گیری را مجاز می‌دارد که تاحد امکان، صادرات مواد خام به کشورهای صنعتی را باید کاهش داد. با افزایش دادن تولید محصولات کشاورزی و جایگزین کردن واردات آنها، می‌توان از